



جوان مومن انقلاب - مجاهد فکری

اهل بیانات رهبری بود

پرنامه هفتگی برای خودسازی

نماز اول وقت

نماز شب، زیارت حضرت زهراء سلام الله علیها

اهل تلاش مستمر و ورزش

یک نفر تو میدان می دوید

نگذاشت حرم دست نامحرم بیفته

آخر شهید مدافع حرم شد

مطالعات کتب شهید مطهری

کار فرهنگی در دانشگاه و جامعه

فرض الحسنه

اهل گذشت بود



می خواهیم به سوریه بروم:

زندگی آدم ها را سنگین می کند، آن قدر که خیلی ها در آزمون رفتن می بازند. اما عباس وارسته و سبک بال بود. تصمیمش را گرفته بود، "مادر! می خواهیم به سوریه بروم" و مادر هم آسان گفته بود
برو...

خودسازی شهید عباس دانشگر

برنامه هفتگی و ماهیانه شهید که در دفتر یادداشت خود ثبت نموده بود:

الف: برنامه عبادی

* نماز اول وقت * دعای کمیل، توسل، ندبه، عهد، زیارت عاشورا و مناجات امیرالمؤمنین

و زیارت حضرت زهرا

* هر روز یک حدیث، یک صفحه قرآن با تفسیر

* نماز شب

* ذکر روز صد مرتبه * دروغ، غیبت، نگاه حرام، سوء ظن و سوء استفاده از بیت المال و... ممنوع.

ب: برنامه علمی و ورزشی و کاری

هفته اول: مطالعه کتاب آزادی انسان هفته دوم: مطالعه کتاب آزادی بندگی

هفته سوم: مطالعه کتاب من زنده ام هفته چهارم: مطالعه کتاب غرب شناسی

- هر روز یک ساعت ورزش - حفظ چهل آیه کاربردی

- مهارت تیراندازی - مهارت نگارش و فن سخنوری

- رسیدگی دقیق به مسئولیتهای روزانه

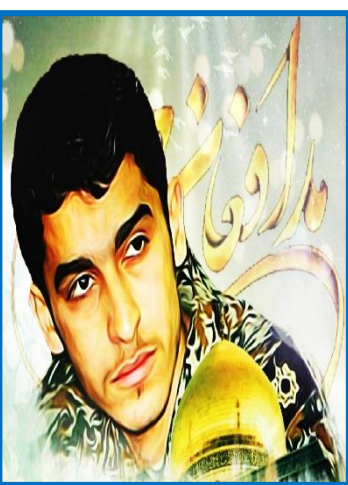
رهبر انقلاب: در کنار تحصیل علم و دانش، از فرصت جوانی برای تهذیب نفس و انس با خدا و آشنایی عمیق با معارف قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) بهره ببرید. ۹۲/۱۱/۲۳

شهید عباس دانشگر اهل تدبیر قرآن بود.

خیلی وقت‌ها وقتی بعد از ساعت اداری می‌رفتم تو اتاق محل کار عباس، وقتی در رو باز می‌کردم، می‌دیدم داره با گوشی فایل صوتی قرآن رو گوش میده...
با اشاره به صحبت‌های حضرت آقا تأکید داشت که قرائت قرآن با تدبیر باشه که تو دست نوشته‌های خودسازی شهید این مطلب به چشم میخوره...
آری یکی از شاخصه‌های جوان مؤمن انقلابی قرائت و تدبیر در قرآن است.

جوان مؤمن انقلابی

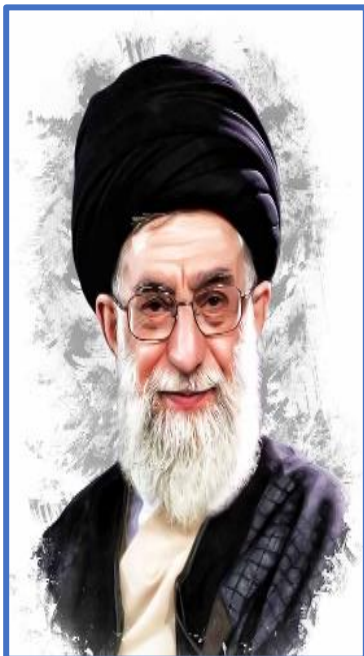
به رهبر انقلاب عشق می‌ورزید و دل نگران، نگرانی‌های ایشان بود. سخنرانی‌های رهبری را با دقت گوش می‌کرد و می‌گفت: آقا مظلوم است، بعضی از مسئولین فقط حرف هایش را گوش می‌دهند، عمل نمی‌کنند.
او اما به شنیدن اکتفا نکرده بود و همه اذعان دارند که توصیفات رهبر انقلاب از یک جوان مؤمن انقلابی، همه در عباس متجلی بود.



متوجه شدم عباس هر موقع می‌خواد بیاد سمنان یه جوری وقتش رو تنظیم می‌کنه که نماز اول وقت تو مسجد باشه. عباس نماز اول وقت و مسجدش ترک نمی‌شد.

رهبر انقلاب: (الحمد لله) واقعیت دیگری که از آن نباید غفلت کرد، انگیزه‌های دینی در نسل امروز انقلاب است.

نمازخوان است، به نماز اهمیت میده، نماز شب میخواند، نافله میخواند، در مراسم مهم دینی شرکت میکند. ۹۲/۱۲/۵



شهید دانشگر : ای کاش مطالعاتم را با کتب شهید مطهری آغاز می نمودم

رهبر انقلاب : آثار استاد شهید مطهری، مبنای فکری نظام جمهوری اسلامی ایران است. دیگران به مقدمات این انقلاب خیلی کمک کردند، ولی افکار آنها در ساخت نظام جمهوری اسلامی ایران، نقش آن چنانی نداشته است. اگر ما بخواهیم این نظام در ذهن مردم عمق پیدا کند و حرکات انقلابی این مردم همچنان ادامه یابد، بایستی افکار استاد شهید مطهری در میان مردم رواج یابد.

شهید عباس دانشگر کتب شهید مطهری را مطالعه می کرد.

عباس با توجه به مسئولیتی که در کانون اندیشه ولایی و مطهر داشتند فعالیت های گوناگونی را در این زمینه انجام می دادند و مطالعات پراکنده داشتند... در جلسات مختلف و دیدارهای مختلف با سردار ابادری بر روی یک موضوع تأکید خاص داشتند که حتماً مطالعه و فعالیت در این زمینه صورت گیرد... و آن چیزی نبود جز مطالعه کتب شهید مطهری... خود شهید دانشگر به عنوان مربی حلقه صالحین از کتب شهید مطهری استفاده می نمودند و همین فعالیت و نیاز به گسترش و بهبود آن منجر به آشنایی با مؤسسه بینش مطهر گردید. شهید دانشگر بعد از این دوره بود که بارها گفتند، ای کاش این دوره را زودتر شرکت می کردم و اول با کتب شهید مطهری مطالعاتم را آغاز می نمودم.

بیت المال

در یک مأموریت کاری من و عباس با سردار دریکی از استانهای کشور بودیم؛ مارو ناهار دعوت کردند به یکی از رستورانهای آن شهر، وقتی جدول غذاها رو گذاشتن جلوی ما، من تو این فکر بودم که چون بیت المال است چیزی بخوریم که کمترین قیمت رو داشته باشه، این به ذهنم اومد، خواستم به عباس یواشکی بگم، یک دفعه عباس گفت: مجید موافقی خورشت قرمه سبزی بخوریم؟ گفتم چرا؟ گفت بعدا بهت می گم نگاهی دوباره به جدول غذاها کردم از همه ارزان تر اون غذا بود.



قرض الحسنه

عباس دنبال فیش حقوقی و درجه و مرتبه نبود و حتی از مبلغ دقیق حقوقش نیز اطلاع نداشت و منتظر واریز حقوق نبود. با همین حداقل حقوقی که داشت به اکثر دوستان حقوقش را قرض می داد. موعد پرداخت قرض دوستان که فرا می رسید به روی خودش نمی آورد تا اگر در فشار هستند دادن پرداختن قرض برایشان سخت نباشد. عباس هیچگاه انتظار حقوق را نمی کشید. به تعدادی از دوستان که قرض داده بود، بنده خبر داشتیم، ولی با شهادت ایشان عده ای به بنده مراجعه کردند و خواهان برگرداندن قرض خود بودند. همیشه می گفت که نکنه ما در برابر همین حقوق هم به اندازه کار نکنیم؟

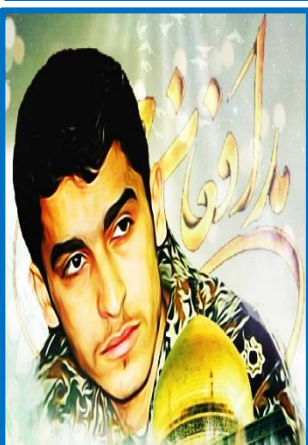
قرض الحسنه

خستگی ناپذیر

معمولاً تا ساعت ده شب مشغول کارهای سازمانی بود، اموری به شدت سنگین و پرحجم، با مراجعینی گوناگون، از این به بعد نوبت برنامه های خودش می شد: ورزش، مطالعه، دروس کارشناسی (آن هم دو تا هم زمان) گاهی هم کمک به گروه ها در برنامه رزم شبانه و بالاخره ارتباط و خلوت با معبود.



خستگی ناپذیر



اقتصاد مقاومتی

کالای ایرانی

اگر به خانه فامیل یا دوستان می رفت، می دید که جنس خارجی خریده اند، می گفت: مقام معظم رهبری (مدظله) تأکید کرده اند، باید اقتصاد مقاومتی را سرلوحه زندگیمان قرار بدهیم، خرید جنس ایرانی باعث توسعه و پیشرفت کشور می شود و اشتغال برای جوانان پیدا می شود و گناه و جرائم کمتر می شود و...

♦ آگاه بودن ، شناخت تکلیف امروز و روشنگری جوان مومن انقلابی :

قشر جوان بایستی همیشه نسبت به مسائل انقلاب احساس مسؤولیت کند و خودش را از مسائل انقلاب برکنار نداند. انقلاب، امروز چه تکلیفی را به او املاء می‌کند؟ از او چه می‌خواهد؟ او چه نقشی می‌تواند در پیشبرد انقلاب داشته باشد؟ وظیفه‌ی او چیست؟ قشر جوان باید از خیل عظیم مردم ما - که بحمد... همیشه در صحنه‌های انقلاب حاضرند - جدا نشود و به رشد و آگاهی و با سواد شدن آنان کمک کند. در دانشگاه باید به روی مردم باز باشد و دانشجو در محیط دانشگاه محصور نباشد. دانشجو باید با اعضای خانواده‌ی خود و با دوستانش، ارتباطات روشنگر داشته باشد و در مسائل کشور و مسائل جامعه سهیم باشد. **بیانات در دیدار جمعی از طلاب و دانشجویان ۶۹/۹/۲۸**



جوان مومن
انقلابی و کار
فرهنگی

رهبر انقلاب : مؤمن به مبانی انقلاب و نظام، مؤمن به فرهنگ اسلامی، **خوش‌بین، خوش روحیه**. کار فرهنگی این است . ۹۴/۸/۲۰ منبع : **فیش جوان مومن انقلابی**

رهبر انقلاب : **بصیرتی** عمارگونه و استقامتی مالک‌اشتر وار می‌طلبد؛ با تمام وجود، خود را برای این عرصه آماده کنید. **اهل تحلیل سیاسی و شناخت دشمن**.
۹۲/۱۱/۲۳

رهبر انقلاب : مبدا بگوئید بالاخره این همه مشکلات کار، کردن ما چه فایده ای دارد . ۸۶/۷/۱۷

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم.... که در طریقت ما کافری است رنجیدن ؛ رنجید؛ دنبال کار بروید. ۸۷/۲/۱۴ - اهل صبر باشید. - ۸۹/۷/۲۹

شهید مطهری : انسان کامل از نظر اسلام کسی است که هم درد خدا را دارد و هم درد خلق خدا را. کتاب انسان کامل

شهید دانشگر خیلی آرام بود و کم حرف . ولی در کلاس های فرهنگی ای که برای دانشجویان می‌گذاشت مدام حرف میزد و داد و بیداد و درس و بحث انگار نه انگار آدم قبلی بود. دوره های غرب شناسی و فرهنگی رو برای دانشجویان طراحی کرده بود.



دانشگاه و جامعه
کار فرهنگی در





اهل مطالعه
اهل کار فرهنگی

بسیار پر حرارت و پرجوش و خروش و انقلابی بود. نمی توانست نسبت به مسائل روز بی اعتنا باشد؛ به ویژه از کنار مسائل مرتبط با انقلاب به سادگی عبور نمی کرد. نسبت به مطالبات رهبر انقلاب به شدت دغدغه مند بود. می شد تجلی حرف های حضرت آقا و نشانه های انقلابی بودن را در رفتار و حرف ها و سیمای عباس دید. ارزش های انقلابی را نه فقط در حرف، بلکه در رفتار و عملش هم نشان می داد. وقتی به دنبال یک جوان مومن انقلابی می گشتیم تا به عنوان الگو معرفی کنیم، همین ویژگی ها باعث شد که عباس خودنمایی کند. شهادتش یک الگو را به ما هدیه کرد. - نقل از سردار اباذری جانشین دانشگاه امام حسین علیه السلام -

کار فرهنگی در دانشگاه

در دانشگاه در هر کار فرهنگی که نیاز به هم فکری و همکاری بود، عباس حضور داشت، گاهی کارهای گروهی که پیش می آمد به دنبال عباس میرفتیم و از او کمک می خواستیم. با آن طراوت و شادابی که در او سراغ داشتیم از او روحیه می گرفتیم. خیلی مطالعه داشت در حالی که ما چیزی نمی دونستیم اون راحت به مبانی ولایت مطلقه فقیه مسلط بود.

با اینکه خیلی سرش شلوغ بود ولی توی شبکه های اجتماعی حضور داشت و سعی می کرد به شبهات جواب بده و ذهن مردم رو روشن کنه .

درباره بیانات رهبری و مطالبات ایشون دغدغه داشت

درباره منویات رهبر انقلاب بسیار با حرارت صحبت می کرد. نسبت به حضرت آقا متعصب بود. حرف های آقا را می نوشت و درباره آن با من خیلی صحبت می کرد. این منویات رهبری بود که دغدغه ها را در وجودش می دمید. برای انقلاب و سپاه دغدغه داشت. نگران فرهنگ بود. می گفت باید یک اردوگاه جامع بسازیم که طرح های بزرگ فرهنگی در آن اجرا شود. هر وقت که با هم به مأموریت می رفتیم، تقریباً تمام وقتمان در مسیر رفت و آمد به بحث های جدی می گذشت. من را به حرف می گرفت! از مسائل فلسفی گرفته تا مسائل سیاسی را مطرح می کرد و بحث می کردیم. حتی مسائل علمی و نجومی هم مطرح می کرد. گاهی درباره فیلم های هالیوودی حرف می زد و گاهی درباره مسائل عمیق فرهنگی... لابلای این بحث ها دغدغه های انقلابی اش را مطرح می کرد. اگر سفرمان ده ساعت طول می کشید، هفت ساعت از آن مشغول بحث بودیم! او یکی از کسانی بود که گاهی من را در بحث ها کلافه میکرد.

نقل از سردار حمید اباذری جانشین فرماندهی دانشگاه افسری و تربیت پاسداری امام حسین (علیه السلام)

رهبر انقلاب : بزرگترین ویژگی امام بزرگوار، تقوا و پرهیزگاری بود. ۷۲/۳/۱۴ تقوای امام عجیب بود. تقوای فردی و تقوای سیاسی. ۸۹/۳/۱۴



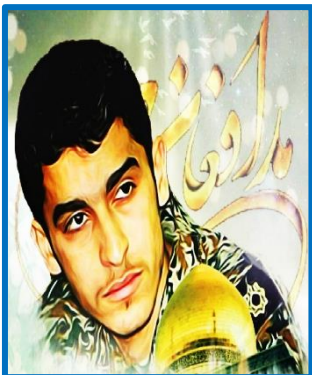
رهبر انقلاب : به نظر من دانشجوی موفق کسی است که خوب درس بخواند؛ خوب تهذیب اخلاق کند و خوب به ورزش پردازد. من برای دانشجوی موفق، سه شاخص دارم. ۷۷/۲/۲۲ تشکیلات معبد باشد مبادا معبود شود. ۱۳۹۲/۱۱/۲۳ شهید بهشتی : علت اینکه امام خمینی، توانست این انقلاب بزرگ را به ثمر بنشانند، نتیجه خودسازی امام در میدان جهاد اکبر بود.



اهل خلوت

شهید عباس شب جمعه، حدود ساعت ۱۱ شب بود که به خانه رسیدم. گفتم چرا دیر وقت به سمنان آمدی؟ گفت جاده خیلی شلوغ بود. بعد از صرف شام استراحت کرد، صبح برای نماز صبح بیدارش کردم نمازش را خواند و خوابید، یک ساعت بعد بیدار شد، گفت دیر شد... بهش گفتم یک بار نماز خواندی، به من گفت دعای ندبه را میگویم. گفتم الان دیر شده امروز را صرف نظر کن، او دلش طاقت نیاورد، سریع لباس را پوشید و از خانه بیرون رفت.

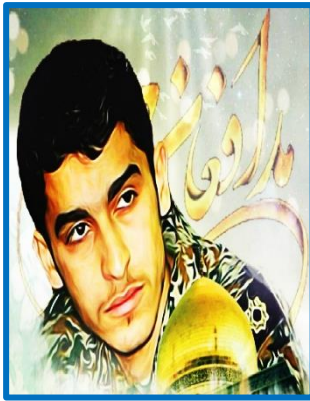
زیارت عاشورا



فکر کنم ساعت دوازده، یک نصف شب بود. گردان شهید باقری بودم. خواستم از وسط میدان صبحگاه رد بشم برم. گفتم شهدای گمنام را هم زیارت کنم. اومدم برم داخل مقبره الشهداء یک دفعه چشمم افتاد به عباس. دیدم داشت زیارت عاشورا می خوند و تو دل شب چه زیبا اشک می ریخت.

"احساس می کنم ایمان در وجودش استقرار دارد..." این جمله ای بود که یکی از دوستان ما درباره عباس می گفت. راست می گفت. هر کس عباس را می دید ایمان و تقوا را در وجودش احساس می کرد. می شد از روحیاتش فهمید که حتی در خلوت هم دست به سوی گناه دراز نمی کند. به دلیل شرایط کاری ام، معمولاً باید نیروهایی که با من کار می کنند را بسنجم. من عباس را چندین بار آزمایش کردم و هر بار اطمینانم به ایمانش بیش تر شد. عباس مومن بود و اهل خلوت. شاید بگویند همه انسان ها خلوت می کنند؛ اما خلوت های عباس بیش تر بود و جنس متفاوتی داشت. با قاطعیت می گویم، کم تر شبی بود که عباس با خدا خلوت نکند. شاید در همین خلوت ها بود که ایمان را آرام آرام در وجودش مستقر می کرد.

- نقل از سردار اباذری جانشین دانشگاه امام حسین علیه السلام، مربی شهید -



اقتصاد مقاومتی

کت و شلوار بله برون

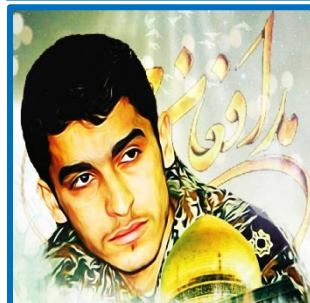
برای مجلس بله برون به او گفتم: باید کت و شلوار نو بخری. گفت: همین بلوز و شلوار که پامه خوبه. گفتم: اگر از پولش میترسی، پول کت و شلوار با من. گفت: نباید اول زندگی سخت گرفت. بعد از چند روز راضی شد که کت و شلوار برایش بخریم. وقتی به مغازه پارچه فروشی رفتیم، اول به فروشنده گفت: جنس ایرانی می‌خوام. **جالب اینکه** تو مراسم عقد به من گفت: شما بروید سمت خانم‌ها و از همونجا بله را بگید! تازه بغیر از یک نفر به بقیه بگید عکس نگیرند تا نامحرم ...

ورزش ، واجب موکد!

چرا کسی که میتواند کار و تلاش کند و عمر خود را ده ، بیست سال با ورزش ، بر حسب روال طبیعی استمرار ببخشد ، این کار را نکند؟! توصیه من این است که جوانها به من نگاه کنند. من وقتی به کوه می‌آیم و گاهی می‌بینم حتی از من مسن تر هم کسانی می‌آیند که با استحکام و استقرار جسمانی قرص و محکم این راه را طی می‌کنند ، واقعا لذت می‌برم . همانطور که ورزش برای جوانها لازم است برای مسن ها واجب موکد است . توجه کردید؟ چون اگر کسانی که پا به سن گذاشته اند ، ورزش نکنند ، پیری زود رس به سراغشان خواهد آمد و قطعا دچار عوارض پیری می‌شوند و از کار خواهند افتاد. - مصاحبه با مقام معظم رهبری در کوه ۷۵/۶/۲ کتاب پهلوانان نمی‌میرند ورزش می‌کنند.-



ورزش واجب موکد ، افزایش عمر و بازدهی



روحیه خستگی ناپذیر

روحیه خستگی ناپذیر

مهم‌ترین ویژگی‌اش جدیت و دلسوزی در کار بود. آنچه را که برای تقویت آمادگی جسمانی یک فرد نظامی لازم است از من می‌پرسید گاهی به من می‌گفت برایم برنامه ورزشی بنویس، می‌خواهم ورزیده شوم. من هم به او برنامه می‌دادم. عباس با جدیت به این برنامه‌ها عمل می‌کرد. او حتی زمان ورزش کردن، نوع ورزش‌ها و نحوه انجام حرکات ورزشی را به دقت می‌پرسید. همت والایی داشت و حرص کارش را می‌خورد. گاهی که من ساعت ۸-۹ شب می‌خواستم از دانشگاه خارج شوم، می‌دیدم که او هنوز سر کار است.



تلاش ، ورزش ،
جدیت در تصمیم
با اراده و عزم بالا

تمام وقتش پر بود. به خاطر این که همراه سردار اباذری در مراسمها شرکت می کرد، فقط شبها فرصت می کردیم که او را درست و حسابی ببینیم. او شبها با خدا خلوت می کرد و شناخت ما از عباس در همین شبها شروع شد.

هرچند از سال ۹۳ او را در برنامه های ورزشی می دیدیم. تنها زمانی که برای ورزش برایش باقی می ماند، شب هنگام بود. برنامه هایی که به او می دادم را در همین شبها اجرا می کرد. یک کرمگن سرمه ای با خطهای سفید داشت. همیشه او را می دیدم که در میدان صبحگاه می دود. حتی در برف و باران هم برنامه ورزشی اش تعطیل نمی شد. به او می گفتم: «اگه هدفت آمادگی جسمانیه نیازی نیست تو برف و بارون تمرین کنی ها» می گفت: «می خوام بدنم تو همه شرایط آماده باشه نه فقط وقتی همه چیز میزونه!» عباس مثل گلی بود که هرچه شرایط دشوارتر می شد، بیش تر می شکفت.

ورزش استقامتی را برایش توضیح داده بودم. می گفت: «می خوام نفسم باز بشه، یه ساعت تموم راحت بدوم، چیکار باید بکنم؟» مهم ترین دغدغه اش در ورزش، تنفس بود. از تلاش برای رفع این دغدغه اش خسته نمی شد. نه فقط این دغدغه، در هیچ کاری خسته نمی شد. بهانه نمی آورد. با هر چه که داشت برای هدفش تلاش می کرد. نمی گفت وقت و امکانات و بودجه نیست؛ کم نمی آورد! نمی گفت خسته شدم... در سوریه هم همینطور بود. استقامت داشت و باید کاری را که شروع کرده بود به پایان می رساند.

بهش گفته بودم: «یه کتونی خوب بخر و از تمرینای نرم شروع کن.» رفته بود و یک جفت کفش ورزشی ایرانی خریده بود. گفته بود که می خواهد شبها در میدان صبحگاه و زمین چمن دانشگاه تمرین کند. این ورزشها او را برای حضور در میدان نبرد آماده می کرد .

از مقر خارج شده بود و خودش را با چند نفر از نیروها به خط درگیری رسانده بود. صدای بیسیم را شنیده بود و فهمیده بود که مهمات و نیرو کم است و بچه ها دارند منطقه را از دست می دهند. توانسته بود از ورود دشمن به یکی از روستاها جلوگیری کند. یک خط پدافندی در یکی از روستاهای در حال تصرف ایجاد کرده بود. ساعتها نبرد سخت او را از پا در نمی آورد. این استقامت اثر همان دویدن های شبانه در میدان صبحگاه و زمین چمن دانشگاه بود.

محکم بود...

خودش فنون مربی‌گری را می‌دانست و بنابراین آن‌چه را که به او می‌گفتم رعایت می‌کرد. گفته بودم: «ورزشو از روزی پنج تا ده دقیقه شروع کن و هر وقت خسته شدی بایست. روزای اول باید بدنت به ورزش عادت کنه. نباید برنامه سختی داشته باشی که بری دیگه پیدات نشه!» بیهوده ادعا نمی‌کرد! دقیقاً همانطور که گفته بودم ورزش را شروع کرد. برنامه‌ها را انجام می‌داد و نتیجه‌اش را با جزئیات به اطلاع من می‌رساند. آن اوایل می‌گفت وقتی می‌دوم پهلوی سمت راستم درد می‌گیرد. برایش توضیح می‌دادم که هر وقت این اتفاق افتاد، با آرامش بیشتر به ورزش ادامه بده و بعد از مدتی این مشکل رفع و استقامت بیشتر می‌شود. به او می‌گفتم اگر این روند را ادامه بدهی، راحت می‌توانی یک ساعت بی‌وقفه بدوی. بعد از مدتی می‌گفت: «می‌خوام دستام قوی بشه.» قانع نمی‌شد و دوست داشت دائماً پیشرفت کند.

یکبار با حالت خستگی پیش من آمد و گفت: «حسین! یک ساعت و نیم دویدم» خیلی تمرین می‌کرد. گاهی که از کنار میدان صبحگاه رد می‌شدم او را در حال تمرین می‌دیدم. این‌طور نبود که تمریناتش را رها کند یا مدتی انجامشان ندهد. فکر نمی‌کردم این‌طور باشد! این روحیه عباس برای من جالب بود. من هم هرچه که می‌دانستم به او یاد می‌دادم.

اهل یادگیری و تلاش

عباس با شور و شوق خاصی در دوره‌های آمادگی برای اعزام شرکت می‌کرد. هرچه اساتید می‌گفتند یادداشت می‌کرد و زیاد سوال می‌پرسید. در کلاس‌ها حتی یک دقیقه هم او را آرام نمی‌دید. دغدغه این را داشت که استاد بیشتر درس بدهد و او بیشتر یاد بگیرد. از بقیه هم می‌پرسید تا درباره موضوع درس چیزی فراتر از آن‌چه که گفته شده بود بداند. یکی از ویژگی‌های خوبش این بود که اگر مطلبی را نمی‌دانست، راحت می‌گفت نمی‌دانم! این شاخصه افرادی است که روحشان درجات بالایی از معرفت را چشیده باشد. وجود این شاخصه در عباس در این سن و سال مرا به وجد می‌آورد. همین ویژگی‌ها بود که علاقه مرا به عباس بیشتر و بیشتر می‌کرد. دوره‌ها را که گذرانیدیم قرار شد تا در ایام عید نوروز اعزام شویم. اکثر افراد دوست دارند که در این ایام در کنار خانواده باشند اما عباس وظیفه‌اش را خوب می‌شناخت.

اراده مستحکم

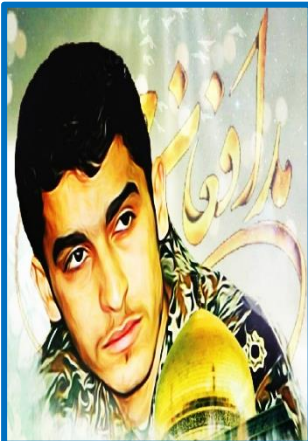
اغلب شبها وقتی همه توی خوابگاه و آسایشگاه بودند، یک نفر توی میدان صبحگاه بزرگ دانشگاه داشت تنها می‌دوید... او کسی نبود جز عباس... که خیلی مراقب آمادگی جسمانی اش بود...

دستکش در ازای حلقه

عباس یک دستکش نظامی مخصوص و گرانبه‌تری داشت دو روز قبل از شهادتش دستکش خودش را درآورد و به یکی از بچه‌های آرپی‌جیزن نبل و الزهراء داد و اون هم حلقه‌های داشت به عباس داد من به عباس گفتم: عباس این دستکش قیمت کمی نداره راحت دادیش به آن بنده خدا؟ عباس گفت من شاید دیگه اینجا نیام ولی این رزمنده شاید تا چند سال بیاد اینجا و بمونه، این دستکش بیشتر به دردش میخوره.



اهل اخلاق



اهل اخلاق، خوش
اخلاقی و
خودسازی بود

درست به همان اندازه که به آمادگی جسمانی‌اش توجه می‌کرد و به همان اندازه که دوست داشت بیش‌تر یاد بگیرد و بداند، مراقب کار کردنش و ارتباطش با افراد هم بود. ما خوشحال بودیم که عباس در دفتر سردار کار مفید می‌کند. کار کردن در چنین جایی با چنین درجه‌ای و در چنین سنی، کار آسانی نبود. ما با دیدن عباس آرامش خاصی پیدا می‌کردیم. طوری رفتار می‌کرد که با او احساس صمیمیت و گرمی می‌کردیم. در کارهای گروهی همیشه به دنبال عباس می‌گشتیم. او در هر کار فرهنگی که نیاز به همفکری و همکاری بود حضور داشت. با طراوت و شادابی که از عباس سراغ داشتیم، از او کمک می‌خواستیم و روحیه می‌گرفتیم. او نه تنها با ما بلکه با بقیه مراجعه‌کنندگان به دفتر هم خوش اخلاق بود.

گذشت

یه روز سر یه موضوعی که حق هم با عباس بود یه برادری باهاش سخت موضع گرفت و حتی به اون یه توهینی هم کرد و رفت...

نمیدونم بعد از ظهر همون روز بود یا فرداش جای دیگه‌های بودیم که از اون برادر پشت سرش یه انتقادی شد و کار به نظر دادن جمع حاضر و صحبت کردن از اون شد. خب من چون از نزاع اون با عباس خبر داشتم انتظار داشتم عباس هم از اون انتقاد بکنه و یا حداقل نظرات منفی بقیه رو تأیید بکنه ولی نه تنها این کارو نکرد، بلکه دیدم از اون دفاع هم کرد و گفت فلانی آدم خوبیه این طوریم که شما می‌گین نیست و حتی یه کلمه از اون انتقاد نکرد چون در اون موضوع اون آقا مشکلی نداشت یا اونقدر بزرگ نبود...



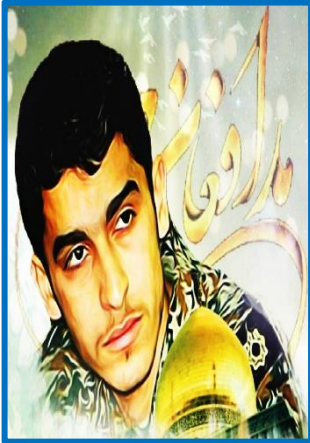
اخلاص

دوستانِ کانون از من درخواست کردند که سه نفر از بچه‌ها را در دانشگاه نگه دارم. آن زمان نگه‌داشتن بچه‌ها خیلی دشوار نبود. عباس یکی از سه نفری بود که مدنظر من بود. بعداً فهمیدیم که فقط با ماندن دو نفر از این سه نفر موافقت شده است. عباس بلافاصله پیش من آمد و گفت اگر قرار بر ماندن دو نفر است، من می‌روم تا بقیه بمانند. علت را که سوال کردم گفت آن دو نفر از من اولی‌ترند و بهتر است که من به سمنان بروم. این تواضع را می‌شد در وجودش دید. من گفتم تلاشم را می‌کنم، اگر امکان ماندنت بود که هیچ و اگر رفتنی شدی هم که ان شاء الله آینده خوبی در سمنان داشته باشی. تلاشم را کردم و هر سه نفرشان ماندنی شدند. نقل از سردار اباذری جانشین دانشگاه امام حسین علیه‌السلام

با اینکه برای خودش کسی بود شده بود راننده من! مخلص بود ...

دوست شهید دانشگر: یادش بخیر هفته دفاع مقدس ۹۴ حدود ۱۰ شب در بوستان یاس واقع در کنار دانشگاه امام حسین علیه‌السلام با حضور مردم برنامه رزمایش و مانور داشتیم. یه قسمت کوچکی از کارهم به عهده من بود که چند شب اول لازم بود تعداد زیادی وسیله رو برای رزمایش جابجا کنیم. واقعاً درمونده بودم و حمل و نقل و بکارگیری اون وسیله‌ها منو کلافه کرده بود. از طرفی همه عواملی هم که تو صحنه بودن دنبال کار خودشون بودن، منم باید اون وسایل رو جابجا می‌کردم. مونده بودم بی‌وسيله و از طرفی تنهایی هم نمیشد. اومد پیش من با اینکه تو دفتر سردار بود و کارای زیادی رو پیگیری میکرد وقتی از موضوع من با خبر شد همون ماشین فرماندهی که در اختیارش بود رو گذاشت در اختیار من، خودشم شد راننده، گفت بیا با همین ماشین کارو انجام می‌دیم. گفتم عباس این ماشین فرماندهیه. گفت عیبی نداره کار روی زمینه. تا اومدیم وسیله‌های رو برای اون کار ثابت کنیم حداقل سه چهار شب طول کشید، تمام این چند شب شده بود برای ما ماشین حمل بار. قبل شروع برنامه خودش به من زنگ میزد می‌گفت: پیام دنبالت وسایل رو ببریم. آخر شب هم پیگیر بود و بی‌ریا کمک میداد. اون واقعاً مخلص بود و همین اخلاصش اونو به وصال کشوند.

یکبار دیگه هم یک جایی که باید پول کسی رو میداد من واسطه شدم و گفتم این آقا عباس دانشجو هست و نصف پول رو ازش بگیر - خلاصه طرف رو توی رو درباستی گذاشتم تا به ما ترحم کنه - و اون طلب‌کار هم نصف گرفت. بعد عباس ناراحت شد و گفت: کار بدی کردی و خیلی ناراحت شد. به زور از دلش در آوردم. خیلی پسر پاک و عجیبی بود.



آراستگی ظاهری رو
هم رعایت می کرد

عطر های کنار طاقچه

موقع رفتن به مدرسه در مقطع ابتدایی و راهنمایی سرش را میشست، بعد جلوی آینه می ایستاد و موهایش را شانه می کرد و به لباسش عطر میزد. گاهی در آن هوای سرد زمستان با موهای خیس به مدرسه میرفت، همین بی احتیاطی او باعث شده بود که به محض اینکه هوای سرد به او می خورد، سرماخورده می شد. در دوران دبیرستان پنج نوع عطر خریده بود. شیشههای عطر او کنار طاقچه به ردیف چیده بود،

هر روز که به مدرسه و مسجد میرفت، خود را با یک عطر خوشبو میکرد.

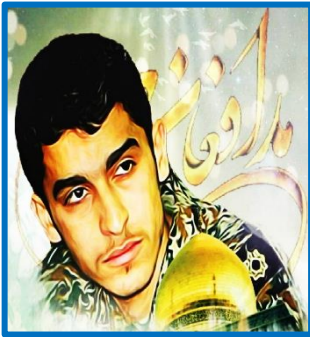
درس اخلاق

ماه محرم که فرا میرسید، جایش در جلسات سخنرانی و عزاداری بود. در مجالسی شرکت میکرد که سخنران آن توانمند و تأثیرگذار بود (بیشتر در امامزاده یحیی و امامزاده علی بن جعفر علیهما السلام). بعد از نماز مغرب و عشاء با ذوق و شوق از مسجد به خانه می آمد، شام مختصری می خورد و با دوستانش به مراسم میرفت. اگر ماشین نبود پیاده از خانه تا امامزاده میرفتند. یک شب ما به مهمانی دعوت بودیم از عباس خواستم که با ما بیاید، او گفت اگر بیایم سلسله درسهای اخلاق سخنران از دستم می رود.



درس اخلاق

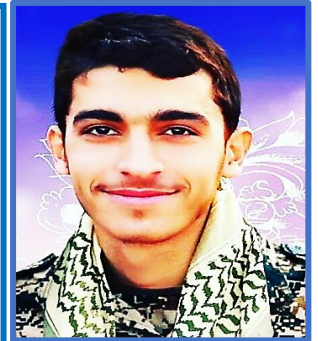
یکی از ویژگی های عباس مؤدب بودنش بود. بعد از اینکه دو ترم کلاس با عباس در دانشگاه داشتم و کلاس ها به پایان رسیده بود در موضوع های مشخصی حتماً باید با عباس دیدار می کردم و مصاحبه می گرفتم. ایشان مدام با احترام من را استاد خودش صدا میزد و من اصرار می کردم عباس من اینطوری راحت نیستم، لطفا اسم من را صدا بزن و ایشان مجدد آداب می کرد و من را به همان نام استاد مخاطب قرار می داد. یک بار که کلافه شده بودم به عباس گفتم: "عباس اگر یک بار دیگر صدا زدی استاد، تنبیهت می کنم" و عباسی که همیشه لبخند بر لبانش بود، خنده زیبایی کرد و با صدای زیبا و با آرامش گفت: "چشم استاد." عباس این چنین جوان مؤمن انقلابی بود که نسبت به اطرافیانش نه تنها بی ادب نبود بلکه در نهایت ادب و احترام با آنها رفتار می کرد.



اهل ریا و خودنمایی
برای مسئولش نبود

انار ها باید یکسان باشد :

عباس با سه نفر از دوستانش از مشهد برمیگشت، قرار شد سمنان پیاده بشه و دوستاش بروند تهران . من به او گفتم فصل انار است، اگر دوست دارید مقداری انار برای هر یک آماده کنم. "گفت بسیار خوبه" من سه بسته انار را آماده کردم و یک بسته دیگر هم برای سردار اباذری در نظر گرفتم تا در تهران به ایشان بدهند. وقتی عباس بسته‌ها را دید به سراغ آن بسته‌های که برای سردار بود رفت، سه چهار تا انار گرفت و گفت باید برای همه یکسان باشه.



اهل رعایت در
بیت‌المال بود

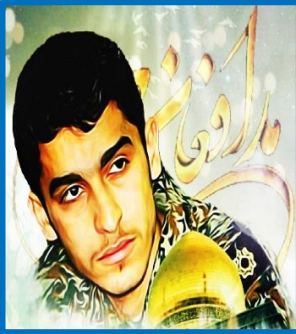
همیشه می گفت: که نکند ما به اندازه ای که حقوق دریافت می کنیم به همان اندازه کار نکنیم؟ همین که در سپاه خدمت می کنیم و توفیق خدمت در این نهاد انقلابی را داریم باید خدا را شاکر باشیم و حقوق و مزایا کمترین چیز برای ماست. باتوجه به مسئولیتی که داشت ساعات بسیاری را اضافه کاری می کرد اما درقبال این اضافه کاری مبلغی را دریافت نمی کرد. یک بار برگه‌های مأموریتش را که باید به امور مالی تحویل می داد و حق مأموریت می گرفت را پیدا کردم که چندین ماه از تاریخش گذشته بود اما آنها برای پرداخت تحویل نداده بود. روی بحث بیت المال بسیار حساس بود و مراقب بود که کمترین هزینه از بیت‌المال خرج شود. باتوجه به اینکه عباس تازه ازدواج کرده بود اما هیچگاه از حقوق خود ناله نمی کرد و همیشه راضی بود. بهم گفته بود : تمام آداب و رسوم باید رنگ خدایی داشته باشد.

اهل تلاش بود و خصوصا اهل نظم و برنامه ریزی

رهبرانقلاب می فرمایند : امام عزیز ما که انسانی نمونه بودند. منضبطترین آدمها به شمار می آمدند و حتی انضباط را در عمل شخصی خود رعایت می کردند . ۷۴/۸/۱۷ -
از وقتی که در دفتر سردار اباذری مشغول بکار شد او را شناختم. من مربی بودم. مدتی که از حضورش در دفتر سردار گذشت، احساس کردم که بچه صاف و ساده و مخلصی است. کارهایی را که به او می سپردیم، دقیق یادداشت می کرد، سریع پیگیر می شد و زود هم جواب پیگیری‌هایش را به ما می داد. هرچه کار سخت تر می شد، علاقه و انرژی عباس به کار هم بیش تر می شد. به تدریج به توانایی‌های او ایمان آوردیم و هرکار دشواری را به عباس می سپردیم خیالمان راحت بود که قطعا انجام می شود. برای تمام ساعات روزش برنامه‌ریزی داشت.

آخر هم شهید شد

با اینکه برای خیلی‌ها به دلیل وابستگی‌های خانوادگی و ... توفیق نشد بروند سوریه ولی اون راحت تعلق رو کنترل کرد و رفت برای دفاع از حرم و شد پدر بچه‌ی چند ماهه



چقدر به فکر نیروهاش بود وقتی یکی از اونها رو از دست می‌داد یا نیروهاش تحت فشار بودند خیلی متأثر و ناراحت می‌شد و می‌رفت از مخمصه تا آزاد شدن کنه. مدام براشون حرص و جوش می‌خورد، مدام تدارکات رو پیگیری می‌کرد براشون. خیلی اوقات خودش می‌رفت وسط معرکه تا نیروهاش رو نجات بده؛ جنازه شهدا رو بیاره. یکبار شخصا رفت و یک ماشین از نیروهاش رو که تو دسترس دشمن بود نجات داد.

بین عباس و نیروهایش پیوندی عاطفی برقرار شده بود. او فرمانده گروهان بود. هوایشان را داشت و با وجود سن کمش، مثل یک پدر مهربان با آنها برخورد می‌کرد. بعضی از بچه‌ها به او کنایه می‌زدند که «این قدر که تو به فکر نیروهاتی، مادر به فکر بچه‌هاش نیست!» هم از نظر روحی و هم نظر رساندن تجهیزات به آنها، مراقبشان بود. با نیروهایش شوخی هم می‌کرد ولی به دشمن خیلی سختگیر بود.

همه می‌گفتند: این نور بالا میزنه مواظبش باشید شهید نشه.

برخی اوقات که بیکار می‌شد می‌رفت بجای استراحت با قناسه و نیروهای دشمن رو می‌زد تا از تعدادشون کمتر بشه.

او آن قدر رشد کرد که دیگر می‌شد گفت که می‌تواند گلیمش را از آب بکشد. بعدها نه فقط گلیمش را از آب کشید، که رختش را از آسمان هم بالاتر برد.

قبل از اعزام می‌گفتیم باید از خدا بخواهیم که حرف و عملمان یکی شود و آن وقت برویم. حالا در حلب وقت آن رسیده بود که نشان بدهیم چقدر حرف و عملمان یکی است. انگار باید تأثیر تمام این بیست و چند سالی که زیارت عاشورا خوانده بودیم و سینه‌زنی کرده بودیم را در چند عملاً نشان می‌دادیم. کسی که حرف و عملش یکی است، یک قدم هم به سمت عقب بر نمی‌دارد.

به شوخی بهش گفتم عباس بیا با من یه عکس بنداز که فردا اگه من شهید شدم عکسمو این طرف اون طرف نشون بدی و بگی من با شهید فلانی روزگاری باهم بودیم این حرفا... فقط خندید... امروز که این عکسارو دیدم با خودم گفتم ای دل غافل کار برعکس شده، حالا ما باید بگیم: جدأ که شهدا خندیدند و رفتند.

ما مدعیان صف اول بودیم *** از آخر مجلس شهدا را چیدند**

یادداشت‌های عمیق شهید عباس دانشگر - بسیار عمیق و با نشاط -

دلنوشته‌های شهید

خدایا! چه کسی بهتر از تو می‌شنود؟ چه کسی بهتر از تو می‌بیند؟ خدایا اگر تو ما انسان‌ها را نمی‌شنیدی و نمی‌دیدي.. چه بیچاره بودیم و اگر تو ما را نمی‌خواستی.. کدام خواستنی به درد ما می‌خورد؟ خدایا! کاش دلم مأوای آرامش بود و آرامش تو هدیه‌ای بسیار ارزنده است.

شکایت دارم از خودم؛ از همتم شکایت دارم؛ همتم محکوم است. همتم نسبت به آرمانم محکوم است. تلاش و جهدم نسبت به تکلیفم محکوم است. همتم نسبت به ادعایم محکوم است؛ قلبم مدعی حقیقت شده است؛ قلبم عشقی طلب می‌کند که عقل به او نداده است.

آری عشق قدم اولش عقل است؛ گاهی در درونم جنگ بالا می‌گیرد؛ سخنم زاییده جنگ است. عشق طلبکار است؛ عقل طلبکار است؛ من بدهکارم، اما من چه کسی هستم؟! چگونه می‌توانم حسابم را صاف کنم؟! خدایا تو مسیر را نشانم بده... تنهایی‌ام در این گیرودار افزون شده است؛ کاش می‌توانستم قلبم را مملو از عشق کنم، یا عقلم را سرشار از اندیشه‌ی زلال کنم؛ تا صلح درونم آرامش را به من هدیه بدهد...

... بار خدایا! راهنمای من باش.. حق تعالی! دستم خالی است و دلم حالی بد دارد.

کمکم کن.

(۲۳:۰۰ - ۲۶/۱۱/۹۴)

دوباره صدای هل من ناصرِ حسین (ع) می‌آید...

کربلای حسین

تماشاچی نمیخواهد

شهید دانشگر می‌گوید من نگران بشر هستم. او می‌گوید ای جهان و ای انسان‌ها این تذهبون؟ به کجا می‌روید؟ چرا بشریت این قدر وحشی شده است؟ عده‌ای جنایت می‌کنند، عده‌ای حمایت می‌کنند و عده‌ای نظارت می‌کنند. حقیقت زیر چکمه باطل لگدمال می‌شود و صدای شکستن پهلوی مادر مظلوممان امروز و هرروز شنیده می‌شود.

هر مظلومی هر جا تازیانه می‌خورد، شلاق می‌خورد، ترکش می‌خورد و بمباران می‌شود درد ما تازه می‌شود. دوباره صدای هلهله لشکر شمر است که از سراسر جهان اسلام گوش ما را کر کرده است. دوباره صدای هل من ناصرِ ارباب است. از آفریقا و آسیا و آمریکای لاتین و سراسر جهان، هر جا که مظلوم هست، هل من ناصر حسین (ع) هست اما ما چرا نیستیم؟ چه سمتی بالاتر از این؟ مسلمانان را سر می‌برند، می‌سوزانند، زنده‌زنده... تکه‌تکه می‌کنند در انظار دوربین‌های جهانی، مورد اهانت و تجاوز قرار می‌دهند و خبر مخابره می‌شود. آن قدر

می بینیم که چشمانمان عادت کرده است. خدایا دلم تنگ است... خیلی تنگ... هم جاهلم و هم غافلم... نه در جبهه سخت می جنگم، نه در جبهه نرم. اما کربلای حسین (ع) دیگر تماشاچی نمی خواهد. یا حقی یا باطل! خدایا مرا از زمین بردار...

او می گوید به دیگران کاری ندارم. من کجا هستم؟ این است سوال بزرگ. خدایا مرا از زمین بردار یا دست من زمین گیر را بگیر تا به پا خیزم. این گناه است که غرقمان کرده و این غفلت است که دل ما را سیاه کرده است. نشانه اش را می خواهی؟ همین بی تفاوتی. بی طرف بودن. حیوان اگر ببیند می رنجد، این چه انسانی است و به کجا رسیده که نمی رنجد؟

شهید دانشگر می گوید من اسیرم و می خواهم آزاد شوم. می گوید خدایا کمکم کن، مرا آزاد کن. از بند نفسانیت. می خواهم بنده تو باشم، بنده تو که باشم، آزادترین خلق خدایم. من می خواهم زنجیرها را پاره کنم و آزاد شوم .

۵ یادداشت های شهید یادداشت اول:

همیشه شب به نتیجه می رسم، صبح که بلند می شوم انگار یک فرد دیگه ام و دوباره آش همون آش و کاسه همون کاسه. اصل دغدغه بر سر من چگونه بوده است که یه بار دوست دارم اینگونه باشم یک بار آن گونه؛ هیچ وقت سعی نکردم خودم رو پیدا کنم ببینم او چگونه است... الان، امشب - پیدا کردم و از خودم لذت بردم و احساس کردم همه چیز رو دارم، هیچی کم ندارم؛ فقط یه چیزو کم دارم؛ عزت نفس و خودباوری .

همی

دغدغه ام

احترام به خود، بیک حالت درونی رو به وجود میاره که آدم از هیچ چیز نمی ترسه؛ از هیچ چیز خجالت نمی کشه؛ حتی زمانی که اشتباه می کنه همه رو مجبور می کنه با او با احترام برخورد کنن، یعنی به صورت ناخودآگاه چنین اتفاقی خواهد افتاد. به شدت به دنبال نوعی آرامشم؛ آرامشی عمیق که آدم از هیچ چیز نمی ترسه؛ خودش رو با هیچ کس مقایسه نمی کنه؛ نه آینده، نه گذشته بی قرارش نمی کنه، میدونه از زندگیش چی می خواد و هدفش مشخصه، با هیچ کسی کاری نداره... خدا خیلیاشو در من گذاشته و خیلیاشم میتونم به سرعت کسب کنم؛ این توانایی بالای خدادادیه... اصلا مهم نیست شما چندتا ویژگی خوب رو داشته باشید مهم اینه که چقدر خودتونو باور داشته باشید.

۵ یادداشت دوم:

خدایا
بهم کمک کن

دیشب دلم گرفته بود، باز از همون فکر کردم؛ باز نتونستم خودم باشم! اونقدر که بعد از نماز صبح با خدا درد دلی کردم، اما او هیچی بهم نگفت! فقط نیگام کرد و به روم نیاورد... آخه خیلی مهربونه؛ اما من دیشب حال خوبی نداشتم؛ یعنی نه اینکه اتفاق بدی برام بیفته، نه. خودم خودمو شکنجه میدم؛ یعنی خودمو یا همش مقایسه می‌کنم یا عزت نفس ندارم، یا اعتماد به نفس. دوست ندارم اینو؛ من آدم بزرگی ام؛ آدم با فکر و خوش اخلاقی ام؛ اما همش به اینه که باید خودمو دوست داشته باشم...

۵ یادداشت سوم: فکر، عجیب‌ترین خلقت خداست. افکار به انسان نوعی حیات می‌دهد. افکار درست به زندگی جهت می‌دهد و انسان رو به سمت کمال راهنمایی می‌کند و افکار غلط انسان رو بیچاره می‌کند. این نتیجه چند سال فکره. نتیجه‌ی کلی فکر، با تجربه میدانی امروز این بود که باید عملی کرد و وارد صحنه شد؛ باید مسئولیت گرفت اگه بخوای تا آخر عمر با شی هیچی گیرت نییاد. خداوند به من فکر و شجاعت و همت داده پس باید ازش استفاده کنم؛ شکر این نعمت استفاده از شونه؛ باید کار کرد؛ وارد میدان شد و تجربه پدر علم کرد همه چیز رو.

۵ یادداشت چهارم: قهرمان باش؛ مبارز باش؛ وقتی با وضعیت نامساعد همراه می‌شوی، عکس‌العمل نشان نده و صرفاً آن را قبول کن و سپس با آرامش اقدام کن اقدامی قدرتمندانه. اگر نمی‌دانی فوری چه بکنی هیچ کاری نکن؛ صبور و معقول باش و راه حل را وارد گود کن و نه احساس را.

۵ یادداشت پنجم: شکایت کردن را کنار بگذارید؛ برای اینکه از کسی یا چیزی شکایت کنید باید باور داشته باشید که چیز بهتری وجود دارد؛ اگر باور نداشتید که چیز بهتری وجود دارد شکایتی نمی‌کردید. بنابراین یک تصویر ذهنی از یک مطلوب داریم که ترجیحش می‌دهیم؛ اما برای رسیدن به آن تلاشی نمی‌کنیم.

۵ یادداشت ششم: اصل داستان زندگی این است که موفقیت یا شکست در زندگی، نتیجه واکنش شما به رخدادهای قبلی زندگیتان است؛ اگر از نتایج فعلی خوشتان نمی‌آید دو راه پیش رو دارید:

۱. اول سرزنش کردن خود به خاطر نتیجه نگرفتن که با این شیوه هیچ اتفاقی رخ نمی‌دهد و مشکلات، شما را از پای در خواهد آورد.

۲. واکنش خود را نسبت به رخدادها تغییر دهیم تا به نتایج بهتر برسیم؛ در این روش باید تفکر و دیدگاه مان را تغییر دهیم تا بتوانیم واکنش مان را عوض کنیم.

۵ یادداشت هفتم:

باورهایمان را از خود و دنیای اطراف تغییر دهیم و به عبارتی ابتدا خود را بهتر بشناسیم. سپس آنچه را که اتفاق می‌افتد به عنوان نتیجه رفتارمان بپذیریم. پذیرش مهمترین دیدگاهی است که باید در وجودمان نهادینه شود؛ مشکلات رفتاری، گفتاری و پنداری دیگران راحت‌تر درک می‌شوند؛ اگر ما تفاوت دیدگاه‌هایمان را بپذیریم و از طرفی وقتی از خود شناخت پیدا کردیم به مراتب، بهتر، مسئولیت رفتارهایمان را عهده دار می‌شویم.

۵ یادداشت هشتم:

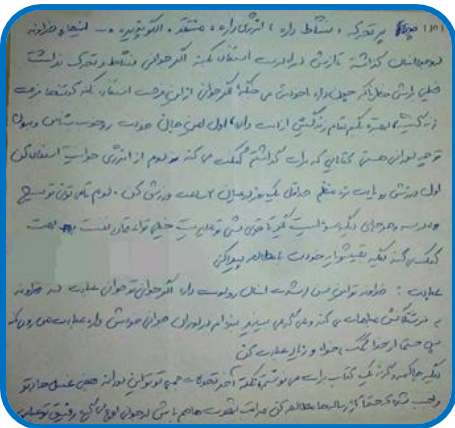
اگر دنبال زندگی بهتر هستید از همین حالا شروع کنید؛ مشکلات را ببینید؛ راه حل‌ها را یاد بگیرید و تلاش کنید موضوعاتی که دچار رنجش شما می‌شوند را شناسایی کنید. ادراک شما نتیجه‌ی گذشته و آموخته‌های شماست، شاید غلط یاد گرفته باشید.

۵ یادداشت نهم: تنها یک نفر مسئول کیفیت زندگی شماست و آن شخص خود شماست و اگر می‌خواهید موفق شوید، باید مسئولیت تجارب صد در صد زندگی خود را بپذیرید. سالهاست یاد گرفته‌ایم دیگران را برای شکست‌هایمان سرزنش کنیم! هر چیزی غیر از خودمان...

۵ یادداشت دهم:

اگر چه نماز برای سهولت به صورت فرادی جایز شمرده شده است، ولی اصل بر جماعت آن است و گرنه همه‌ی زمین سجده‌گاه و پاک قرار داده شده است؛ اما فضیلت نماز جماعت و در مسجد آنچنان عظیم شمرده شده است که اعجاب برانگیز است و قطعاً خیر کثیر در آن نهفته است.

شهید دانشگر نامه ای را به امین از دوستانش نوشته است که در آن توصیه هایی به او و هم نسلانش می کند. او در این نامه می گوید :



به نام آنکه ما را از مادرمان بیشتر دوست دارد و از خودمان به خودمان نزدیک تر است...

سلام امین جان، نامه ای که می نویسم و تو خواهی خواند مهمتر از هر دردی و هر کتابی برای توست. چون خواستم مهم باشه نوشتم و گرنه به خودت می گفتم اما ترسیدم به حرفام بی توجه شی. تو در این دوران خاص و مهمی از زندگی به سر میبری که شاید خودت متوجه نباشی اما پدر و مادرت با اینکه بیش از حد تو را دوست دارند کم توجهند به این دوران حساس، کمک کم پا خواهی گذاشت به دوران جوانی خودت، که الانم هستی، دوران جوانی قله و اوج اهمیت زندگی یک انسان که

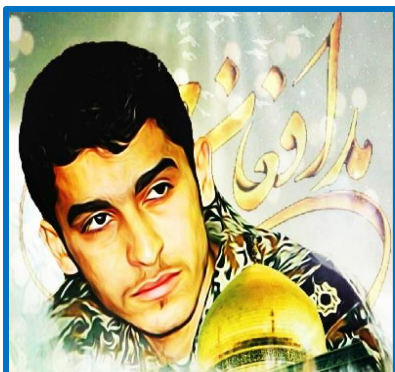
چون خیلی ها به آن بی توجهند هدر می رود یا به مسیر کج و نادرست می رود که بدتر از هدر رفتن است، قلب جوان مخصوصاً سن تو بسیار هم آرام است هم ملتهب اگر بهش بی تفاوت باشی در تو شاید روحیاتی شکل بگیره که بعداً مسیر زندگی تو رو تغییر بده. من این نامه ی کوتاه را در چند بند برات می نویسم تا بتونی ازش استفاده کنی

۱. ویژه ها: جوان یعنی تو، در این دوران ویژگی هایی خاص و ویژگی هایی خاص و ویژه داری که تو هیچ دوران دیگه ای نخواهی داشت اول اینکه جوان استقلال طلب دوست داره خودش رو پای خودش وایسه، جوان تشنه دیده شدن، دوست داره تو جمع دوستانش و یا جمع های دیگه خودش رو نشون بده، جوان پرتحرکه، نشاط داره، انرژی داره، منتقد، الگو پذیره و اینها رو خداوند در وجود انسان گذاشته تا ازش استفاده بکنه. اگر جوانی از این فرصت استفاده نکنه که تنها فرصت زندگی از دست داره، اول امین جان خودت را خوب بشناس و بدان تو چه دورانی هستی کتابهایی که برات گذاشتم کمکت می کنه، دوم از انرژی جوانیت استفاده کن. اول ورزش رو یادت نره، منظم حداقل یک روز درمیان ۲ ساعت ورزش کن. دوم تا میتونی تو بسیج، مدرسه و هر جای دیگه مسئولیت بگیر تا قوی شی و تو مدیریت خیلی تو اعتماد نفست بهت کمک می کنه دیگه بقیشو باید خودت با مطالعه پیدا کنی

عبادت: خداوند تو این سن به شدت انسان رو دوست داره، اگر جوانی در جوانی عبادت کند خداوند به فرشتگانش مباحثات می کند و می گه می بینید بنده ام در دوران جوانی خودش داره عبادت من رو می کنه پس

حتماً از خدا کمک بخواه و زیاد عبادت کن. دیگه جا کمه و گرنه یک کتاب برات می‌نوشتم، نکته آخر تحولات جسمی تو توی این دوره که غسل‌ها بر تو واجب شده که حتماً از رساله‌ها مطالعه کن مراقب شهوت‌ها هم باش در جوانی اوج می‌گیره. رفیق تو عباس.....





رهبر انقلاب: (الحمد لله) واقعت دیکری که از آن نباید غفلت کرد، انگیزه‌های دینی در نسل امروز انقلاب است. نماز خوان است، به نماز اهمیت می‌دهد، نماز شب می‌خواند، نافله می‌خواند، در مراسم مهم دینی شرکت می‌کند. ۹۲/۱۲/۵

خودسازی جوان مومن انقلابی شهید عباس دانشگر

برنامه، هفتگی و ماهیانه شهید که در دقایق داشت خود ثبت نموده بود:

الف: برنامه عبادی

* نماز اول وقت * دعای کیل، توسل، ندبه، عهد، زیارت عاشورا و مناجات امیرالمؤمنین و زیارت حضرت زهرا

* هر روز یک حدیث، یک صفحه قرآن با تفسیر * نماز شب

* ذکر روز صد مرتبه * دروغ، غیبت، نگاه حرام، سوء ظن و سوء استفاده از بیت المال و... ممنوع.

ب: برنامه علمی و ورزشی و کاری

هفته اول: مطالعه تلخیص کتب شهید مطهری کتاب آزادی انسان هفته دوم: مطالعه کتاب آزادی بندگی

هفته سوم: مطالعه کتاب من زنده ام هفته چهارم: مطالعه کتاب غرب شناسی هر روز یک ساعت ورزش

حفظ چهل آیه کاربردی مهارت تیراندازی - مهارت بگارش و فن سخنوری - رسیدگی دقیق به مسئولیت‌های روزانه